

اشاره:

فلسفه هنر اسلامی و تبیین زوایای آن کاری نیست که از عهده هر کسی برآید که «هزار نکته باریک‌تر ز مو اینجاست...» آنچه در پیش روست چکیده‌ای است از چندین ساعت گفت‌وگوی صمیمی با علامه مصباح یزدی که توسط فرزند گرامی ایشان انجام گرفته است. از آن روی که این گفت‌وگوها در مراحل نخستین قرار دارد و چه بسا تا چندین جلسه دیگر ادامه یابد بر آن شدیم تا عصاره‌های اندک از چندین جلسه مصاحبه انجام شده را تقدیم حضور خوانندگان نشریه نماییم و در آینده‌ای نزدیک گفت‌وگوهای کامل در این زمینه را منتشر سازیم.



چکیده گفت‌وگوی منتشر نشده‌ای از علامه مصباح یزدی در باره فلسفه هنر

هر جا زیبایی

عربی، «حُسن» زمینه توسعه بیشتری دارد تا «جمال». اگر بگوییم «اخلاق جمیل» یا «اخلاق زیبا»؛ به لحاظ ادبی، تعبیری مجازی و شاعرانه تلقی می‌شود؛ در حالی که «اخلاق خوب» از نظر ادبی، تعبیری مجازی نیست. یک شیوه بحث این است که این مفاهیم را در فضای محاوره خود تعریف کنیم و تعریفشان را از عرف عام یا عرف خاصی که مربوط به آن اصطلاح است بگیریم و سپس درباره مصادیق آنها بحث کنیم که گاهی این بحث جنبه علمی و فلسفی پیدا می‌کند.

این شیوه بحث که خیلی از اصحاب بحث دنبال کرده‌اند، کاستی‌هایی دارد: اول آن که تصور می‌شود آن مفهوم خاص با سعه و ضیق معین، ماهیتی حقیقی است که باید آن را شناخت و مثلاً آن را با جنس و فصل تعریف کرد و برای تعیین جنس و فصل آن و تمییز دادن آن از مفاهیم مشابه، دچار مشکلاتی می‌شوند. علت این مشکلات این است که این مفاهیم عرفی تابع قراردادهای لغوی و عرفی هستند و

و ضیق، حدود خاصی را می‌طلبند، و مفاهیمی نیز مشابه آنها هستند که با دقت می‌توان فهمید که دست‌کم در مقام کاربرد با آنها تفاوت‌هایی دارند؛ مثلاً لفظ «زیبایی»، «حُسن» و «جمال». ممکن است به کار بردن لفظ «زیبایی» یا معادل‌های آن در زبان‌های دیگر، در جایی از نظر عرف، مجاز محسوب شود. مثلاً در

یکم: در مقدمه بحث از هر موضوع لازم است برای پرهیز از خلط مفاهیم و مغالطه، مبادی تصویری بیان شود.

دوم: در فلسفه هنر دو کلیدواژه داریم: هنر و زیبایی.

سوم: برخی مفاهیم در عرف عام یا اصطلاح خاص علمی، دارای مؤلفه‌ها و عناصر خود هستند و از لحاظ سعه

هنر عبارت است از مهارت بر انجام دادن کار یا ساختن چیزی که لازمه آن، سرعت عمل و پیمودن راه نزدیک‌تر و کمتر بودن ریخت‌وپاش و پرت است. به تعبیر دیگر، هنر استفاده بهینه از مواد است.

تهیه و تنظیم: مجتبی مصباح بزدی (زید عزه)

هسته نوعی کمال در آن جااست

چه بسا سعه و ضیق آنها با حقایق عینی آنها تطابق نداشته باشد. دوم آنکه این مفاهیم از لحاظ لغات مختلف مساوی نیستند و گاهی مفهومی که مرادف آن در زبان دیگر تلقی می‌شود، اوسع یا اضیق است. ما ترجیح می‌دهیم بعد از شناسایی مفهوم عرفی و لغوی، تأملات خودمان را در مصادیق و تحلیل عقلانی آنها متمرکز کنیم و در این صدد خود را محبوس در قیود و شروط قراردادی نکنیم. این یک اصل کلی است.

چهارم: در فارسی واژه «هنر» معنای عامی دارد که تقریباً به معنای مهارت است و درباره حرفه‌ها و صنایع به کار می‌رود. روح معنای مهارت این است که فاعل دارای اراده، حرکتی منظم و هدف‌دار را در نظر گرفته، تلاش کند آن را با سرعت، دقت و کمال بیشتر در وقت کمتر انجام دهد و نتیجه بهتر بگیرد و به این ترتیب، توانایی و ملکه آن را پیدا کند. پس هنر عبارت است از مهارت بر انجام دادن کار یا ساختن چیزی که لازمه آن، سرعت

عمل و پیمودن راه نزدیک‌تر و کمتر بودن ریخت‌وپاش و پرت است. یک آماتور می‌تواند چیزی از چوب بسازد، اما هنرمند آن را طوری می‌سازد که پرتش کم است. به تعبیر دیگر، هنر استفاده بهینه از مواد است.

پنجم: البته مهارت دو کاربرد شبیه مصدر و اسم مصدر، یا کار و ملکه دارد. به همین ترتیب، هنر گاه از روی مسامحه به متعلقات کار هنرمند هم اطلاق می‌شود، مثلاً وقتی می‌گوییم یک تابلوی نقاشی، یک هنر زیباست، در واقع این جا هنر به منزله اسم مصدر و حاصل فعل به کار رفته است.

ششم: هنر به این معنا دو عنصر اصلی دارد: شناخت و توان. شناخت با آموزش دادن حاصل می‌شود، ولی توان و ملکه غالباً از راه تمرین و عمل به دست می‌آید.

هفتم: به طور کلی می‌توان مهارت‌ها را به دو دسته تقسیم کرد: یک دسته مهارت‌هایی که نیازهای زیباشناسی انسان را تأمین می‌کند و به نام «هنرهای زیبا» نامیده

می‌شود و دسته دیگر، سایر مهارت‌هایی که مربوط به دیگر نیازهای انسان‌هاست، مانند نیاز به خوراک، پوشاک و مسکن. پس «هنرهای زیبا» نوعی از هنر به معنای عام است و فصل ممیز آن، ویژگی هدف و نتیجه آن است و عبارت است از این که برای این انجام می‌شوند که احساس فطری و غریزی زیباپسندی انسان را ارضا کنند و در نتیجه احساس مطلوبی در انسان به وجود آورند؛ بر خلاف هنرهای دیگر که اصالتاً برای اغراضی دیگر، مانند کسب درآمد و رفع نیازهای طبیعی دیگر انجام می‌شوند.

هشتم: پس مفهوم هنر به طور کلی مشتمل بر مفهوم زیبایی نیست، بلکه در بعضی از اقسام آن - به لحاظ متعلق هنر - با زیبایی ارتباط پیدا می‌کند و بنابراین اگر فلسفه‌ای به نام «فلسفه هنر» به طور مطلق وجود داشته باشد، ذاتاً ارتباطی با زیبایی نخواهد داشت و به عبارت دیگر «فلسفه الجمال» با «فلسفه هنر» مساوی نخواهد بود و بحث درباره حقیقت زیبایی و منشأ



دست می‌آید یا لذتی عارفانه باشد که حاصل شهود برخی حقایق برای اهل معرفت است. پس ممکن است زیبایی را از مبصرات به همه محسوسات و از آنها به متخیلات و از آنها به معقولات و امور ماورای مادی توسعه بدهیم که در این صورت، کاربرد عام زیبایی حاصل می‌شود.

دوازدهم: زیبایی معقول یا ماورای مادی، در واقع به مرتبه وجود و کمال وجودی شسیء برمی‌گردد و در نتیجه، مفهوم جمال با مفهوم کمال تلاقی یا اتحاد پیدا می‌کند. بدین ترتیب، با تعمیم در معنای زیبایی، زیباترین موجودات خداست؛ زیرا که کامل‌ترین موجود است.

سیزدهم: با این تحلیل، می‌توان گفت: «زیبایی» مفهومی کش‌دار است و مراتبی دارد. گاه مقصود از زیبایی آن است که چشم وقتی ببیند خوشش می‌آید؛ اما گاه به صدای زیبا هم توسعه داده می‌شود و بعد کم‌کم به سایر حواس. گرچه درباره

بو می‌گوییم
بوی خوشی
دارد و لفظ
«زیبا» را کمتر
به کار می‌بریم،
ولی در واقع،
همان مفهوم
است که توسعه
پیدا می‌کنید.
سپس از لذت
محسوس
به لذت‌های
خیالی توسعه

**ممکن است زیبایی را
از مبصرات به همه
محسوسات و از آنها به
متخیلات و از آنها به
معقولات و امور ماورای
مادی توسعه بدهیم که
در این صورت، کاربرد عام
زیبایی حاصل می‌شود.**

داده می‌شود؛ مثلاً می‌گوییم ترکیب شعری یا تشبیه زیبایی است؛ تصور این معنا که چیزی به چیزی دیگر تشبیه می‌شود، زیبایی خاصی دارد. بعد به مفاهیم و از مفاهیم به امور ماورای مادی توسعه داده می‌شود. این تفاوت در اصطلاح، به معنای اختلاف ماهیت نیست و به بحث‌های لفظی و اصطلاحی باز می‌گردد.

چهاردهم: پس با شیوه‌ای که انتخاب کردیم، بعد از آن که مصادیق زیبایی را بررسی کردیم و مفهوم عرفی و لغوی آن را به دست آوردیم، سعی کردیم حقیقتی را بشناسیم که از نظر عقلی باید ملاک صدق این مفهوم تلقی شود، هر چند سعه و ضیق آن با استعمالات عرفی وفق ندهد و بر این اساس می‌توانیم زیبایی را به این صورت تعریف کنیم: «زیبایی وصفی است در موجودات که درک آن موجب لذت برای درک‌کننده باشد.» این تعریف خیلی وسیع‌تر از مفهوم عرفی

آن به «فلسفه زیبایی‌شناسی» مربوط است. باید بگوییم که منظور ما فلسفه هنرهای زیباست، نه فلسفه مطلق هنر؛ بلکه مقصد اصلی، فلسفه زیبایی است و ضمیمه کردن کلمه هنر به زیبایی در این بحث «ضمّ الحجر الی جنب الانسان» است. بنابراین، باید درباره زیبایی، اقسام آن و فلسفه زیبایی با توجه به این اقسام، بحث کنیم. پس از بحث درباره اقسام زیبایی، به این بحث می‌رسیم که یک قسم از زیبایی، زیبایی‌هایی است که انسان می‌آفریند و معمولاً ایجاد اوصافی روی مواد جسمانی است. در اینجا است که بحث فلسفه زیبایی با هنر ارتباط پیدا می‌کند؛ زیرا مهارت در ایجاد این اوصاف، همان هنر است.

نهم: چنان‌که در مقدمه گفتیم، یک شیوه بحث درباره مفاهیم عرفی و اصطلاحی این است که تعریف آن را از عرف عام یا خاص بگیریم و سپس درباره مصادیقی که ذیل آن تعریف قرار می‌گیرند، بحث کنیم؛ اما شیوه‌ای که ما ترجیح دادیم، این است که پس از شناسایی مفهوم عرفی و لغوی، تأمل خود را در مصادیق و تحلیل عقلانی آنها متمرکز کنیم و در بند قیود و شرایط قراردادی الفاظ نباشیم.

دهم: بر این اساس، «زیبایی» تعریفی عرفی دارد که می‌توان آن را کاربرد خاص زیبایی نامید و تعریفی دارد که با تأمل و تحلیل عقلانی مصادیق زیبایی به دست می‌آید و در بند قیود و اطلاقات عرفی و تفاوت آن با واژه‌های مشابه نیست و آن کاربرد عام «زیبایی» است.

یازدهم: کاربرد خاص زیبایی در مورد چیزها یا رفتارهایی است که شخص از «دیدن» آنها لذت می‌برد، اما در کاربرد عام، این لذت ممکن است لذتی دیدنی باشد که از راه دیدن حاصل می‌شود یا لذت محسوس دیگر که از راه شنیدن یا سایر حواس حاصل می‌شود، یا لذتی خیالی که از راه تخیل حاصل می‌شود یا لذتی عقلی که از راه درک معانی به

زیبایی است و می‌تواند مصادیق عقلانی و ماورای طبیعی داشته باشد و حتی می‌تواند مُدرک آن، خود موصوف باشد و هیچ‌گونه کثرتی بین ذات و صفت، و مُدرک و مُدرک وجود نداشته باشد، مانند جمالی که به خدای متعال نسبت داده می‌شود که خودش در مقام ذاتش آن را درک می‌کند. پس زیبایی به معنای عام که از تحلیل مصادیق آن به دست می‌آید، عبارت است از: تحقق چیزی یا کاری به گونه‌ای که در اثر ارتباط با آن، لذتی برای انسان یا هر موجود ذی‌شعور دیگر پدید آید.

پانزدهم: با توجه به تعریف لذت - که عبارت است از درک ملایم - در مقابل الم - که مساوی با درک منافر است - و با اضافه کردن این مطلب که بازگشت ملایمت با ذات مدرک، به سنجیت و کمال است، می‌توان نتیجه گرفت که حقیقت جمال همان کمال وجود است. از این نظر که ملایمت آن با ذات مدرک لحاظ

شود؛ یعنی جمال همان کمال مدرک یا کمال درک شدنی و لذت‌بخش است.

شانزدهم: تقریباً در همه فلسفه‌های جمال بر این تأکید کرده‌اند

پس زیبایی به معنای عام که از تحلیل مصادیق آن به دست می‌آید، عبارت است از: تحقق چیزی یا کاری به گونه‌ای که در اثر ارتباط با آن، لذتی برای انسان یا هر موجود ذی‌شعور دیگر پدید آید.

که «تناسب»، ملاک زیبایی یا دست کم یکی از عناصر و ملاک‌های زیبایی است، اما اگر چیزی بسیط باشد، چگونه می‌تواند تناسب و زیبایی داشته باشد؟ با مفهوم توسعه‌یافته زیبایی، امر بسیط هم می‌تواند زیبا باشد. در واقع، تناسب یکی از عناصر زیبایی در مرکبات است، اما در بساطت، این تناسب به ملایمت با ادراک انسان باز برمی‌گردد که بازگشتش به کمال وجود است.

هفدهم: اینکه هنرهای زیبا تنها به صورت و قالب مربوطاند یا با محتوا هم ارتباط دارند، مربوط به این است که مفهوم «زیبایی» را چه اندازه توسعه بدهیم. اگر زیبایی را به زیبایی معقول هم تعمیم بدهیم، محتوای کار هم متصف به زیبایی می‌شود و زیبایی منحصر در شکل کار که تنها به بعد حسی آن مربوط می‌شود نخواهد بود. طبق این تحلیل، محتواهایی که موجب کمال نفس می‌شود، متصف به جمالی می‌گردد و متعلق هنرهای زیبا واقع می‌شود، یعنی مستقیماً در حوزه

زیباشناسی قرار می‌گیرد، اما اگر زیبایی را به محسوسات و حداکثر متخیلات اختصاص دادیم، به عنوان اولی به محتوا تعلق نمی‌گیرد، بلکه برای اتصاف زیبایی به ارزش‌های مثبت - که عنوانی ثانوی است - باید محتوای آن را هم در نظر گرفت. پس شعری که از نظر فنون ادبی زیباست یا آهنگ گوش‌نوازی دارد، اگر محتوای مفیدی هم داشته باشد، طبق معنای اول - که زیبایی به معقولات هم تعمیم داده شد - بر زیبایی آن افزوده می‌شود و طبق معنای دوم - که زیبایی به محسوسات و متخیلات اختصاص داده شد - فقط بر ارزش آن افزوده می‌شود و طبعاً به صورت مسامحه می‌توان محتوا را هم در ارزش‌یابی هنرها دخالت داد.

هجدهم: این نوع تفکیک صورت و محتوا، در مباحث فقهی کارایی دارد. مثلاً قدر متیقن از غنای حرام آن است که محتوای غنا، مضمون باطلی باشد. برخی از فقها گفته‌اند آنچه از اشعار غنا یا کسب مغنی که حرام است، نه به جهت آن است که زیباست و زیبا می‌خوانند، بلکه به خاطر این است که مطلب و محتوایش محرک است و مانند آن.

نوزدهم: بنا بر آنچه گفتیم، هنر از سنخ رفتار است و امری عینی است؛ اما آنچه درباره عینی بودن یا نبودن هنرهای زیبا باید بحث شود، درباره عنصر زیبایی آن است. زیبایی نسبی است، بدین معنا که چیزی ممکن است برای حیوانی زیبا باشد، اما برای انسان یا حیوانی دیگر زیبا نباشد. مادر کلاغ به بچه‌اش می‌گوید: قربان دست و پای بلوری‌ات بروم! وقتی می‌گوییم چیزی برای کسی زیباست، یعنی ادراک او و احساس نیاز او را به زیبایی ارضا می‌کند؛ اما خودش فی حد نفسه نه زیباست نه نازیبا. حتی اگر خدا یا مدرکی دیگر وجود او را درک نمی‌کرد، نمی‌گفتیم زیباست. می‌توانیم بگوییم چیزی زیباست به این معنا که ویژگی‌هایی دارد که به موجب آنها، شأنیت آن را دارد

که برای مدرکی که آن را درک کند زیبا باشد؛ اما باز هم زیبایی را نسبت به مدرکی سنجیده‌ایم، هر چند مدرک بالفعل نباشد. مثلاً وقتی می‌گوییم «گل زیباست، چه کسی آن را درک کند یا نه»، از آن جهت می‌گوییم زیباست که کمالی دارد که درک‌کردنی و لذت‌بخش است.

بیستیم: درباره هنرهای زیبا، بحث‌های ارزش‌شناختی نیز وجود دارد: آیا هر هنری خوب و ارزش‌مند است یا هنر دارای ارزش منفی هم داریم؟ آیا هر شیء یا رفتار زیبا و ارتباط با آن و التذاد از آن ارزش‌مند است یا از برخی امور زیبا باید اجتناب کرد؟ ملاک ارزش در هنرهای زیبا چیست؟

بیست و یکم: گفتیم زیبایی چیزی است که منشأ لذت می‌شود و لذت ادراک‌ملاک است و ملایمت به کمال باز می‌گردد. پس هر جا زیبایی باشد نوعی کمال وجود دارد. در نتیجه، اگر انسان در چیزی زیبایی ایجاد کند، معنایش این است که در آن کمالی را به وجود می‌آورد. از سوی دیگر، می‌دانیم که کمال مطلوب بالذات است و ملاک ارزش نیز مطلوبیت است. پس می‌توان گفت: هر هنری ارزشی را می‌آفریند. این خیلی مطلب مهمی است و من جایی ندیده‌ام که آن را طرح کرده باشند.

بیست و دوم: چون این عالم تزاخم است ممکن است، کمال چیزی با کمال موجودی دیگر تزاخم داشته باشد و حتی بر نابودی یا ایجاد نقصی در آن متوقف باشد. پس ارزشی که ناشی از کمال می‌شود، نسبی خواهد بود و ممکن است وصفی برای چیزی کمال و موجب ارزش باشد و برای چیزی دیگر موجب نقص باشد و از این جهت نسبت به زیبایی راه پیدا می‌کند.

بیست و سوم: نکته دقیق‌تر آن که ممکن است موجودی دارای ابعاد مختلفی باشد و بین کمالات ابعادش تزاخم وجود داشته باشد و کمال یک بعد، متوقف بر کاستی کمالات بعدی دیگر باشد. در این جا، هم نسبت دادن کمال به آن موجود، نسبی می‌شود و هم ارزشی که به هنر مربوط داده می‌شود، تفاوت می‌کند. مثال روشن آن این است که ممکن است یک نوع موسیقی موجب لذت شنیداری بشود، ولی با کمال عقلانی و الهی انسان تزاخم داشته باشد، چنان که نظیرش در خوردنی‌ها و آشامیدنی‌ها ملاحظه می‌شود.

به عبارت دیگر، ساحت‌های وجود انسان در عرض هم نیستند و بعضی در خدمت بعض دیگر و وسیله و ابزار برای دیگری هستند، همان طور که کل بدن ابزاری است برای تکامل روح. پس اگر تزاخمی بین لذات روحی و بدنی پیدا شد، باید اصالت را به لذات روحی بدهیم و اگر در مواردی فرض بشود که لذت‌ها هم عرض باشند، باید برآیند آنها را در نظر گرفت و آن را ملاک زیبایی قرار داد.

بیست و چهارم: لذت تا آن‌جا که مربوط به شئون فطری انسان است و کمال واقعی را برای انسان ایجاد می‌کند، مطلوب است؛ پس زیبایی واقعی آن است که لذت فطری ایجاد می‌کند و لذت فطری در اثر کمال واقعی حاصل می‌شود، اما هر لذتی این‌طور نیست و گاهی پیدایش لذت‌ها در اثر انس و عادت است؛ مثل لذتی که بعضی افراد از فیلم‌های خشن و وحشتناک می‌برند یا لذتی که بعضی از دود سیگار می‌برند. این‌گونه لذت‌ها نشانه کمال نیست. در نتیجه، ما زیبایی کاذب هم داریم و آن در جایی است که برای کسی در اثر انحرافات، لذت کاذب پیدا شود.

در روان‌شناسی جدید، بحثی مطرح شده و خیلی طرفدار پیدا کرده است و آن این‌که می‌گویند: تجربه ثابت کرده که بعضی انسان‌ها ذاتاً هم جنس‌گرا هستند و لذتشان از هم‌جنس بیشتر از جنس مخالف است و این را توجیهی قرار داده‌اند برای فلسفه هم‌جنس‌گرایی و حتی در میان روان‌شناسان و مشاوران ایرانی هم این مسئله راه پیدا کرده است؛ به کسانی که به مشاورینشان مراجعه می‌کنند، گاهی می‌گویند: احساس گناه نکنید؛ این یک ویژگی وراثتی است و بعضی اشخاص ذاتاً این‌طورند. جوابش این است که این لذت‌ها انحرافی است و باید عواملش را پیدا کرد. به عنوان مؤید دینی، قرآن می‌گوید: وَ تَذَرُونَ مَا خَلَقَ لَكُمْ رَبُّكُمْ. این عیناً مثل لذت‌هایی است که از فیلم‌های خشن می‌برند؛ در حالی که بچه به‌طور فطری از دیدن آنها وحشت می‌کند، اما وقتی تدریجاً این صحنه‌ها را می‌بیند، عادت می‌کند و لذت هم می‌برد.

بیست و پنجم: هنرمند هر چه می‌آفریند، بسیط نیست. وقتی می‌گوییم هنرمند اثری را می‌آفریند؛ یعنی با قوه متخیله ترکیبی را می‌آفریند که اجزایی دارد؛ تناسبی بین اجزایی لحاظ می‌کند که قبلاً آن اجزا را درک کرده است.

